

ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان! (قسمت بیست و یکم)

هر قدر هم تکرار نوشته شود، مجاز شمرده خواهد شد که در جلوگیری از رشد جامعه ما، پس از انقلاب فرانسه در جمله «فکتور» های داخلی با تأثیرات منفی و تباہ کن مسئولیت خیلی بزرگ بدوش تیمور شاه و پسران او و در جمله «فکتور» های خارجی همچو نتایج درد آور و خونبار، وزنه بزرگ خیانات و جنایات را می توان در پله ترازوی برتانیه استعماری و متعاقباً در «بازی بزرگ» روس و انگلیس در قرن نوزده مشاهده کرد. بدین معنی که فروپاشی امپراتوری درانی را که تحت قیادت احمد شاه ابدالی، ملقب به احمد شاه بابا بنیاد یافته بود، همین «فکتور» ها در قدم اول باعث شده اند. بسلسله بحرانات آغاز یافته در آن دوره هاست که بعداً بحرانات در عمق و وسعت ادامه می یابد و بطور نمونه خط تحمیلی منحوس «دیورند» را بمثابه زخم دردناک از خود بجا گذاشته است.

نویسنده انگلیسی زمان استعمار برتانیه، در جایی در باره وضعیت قدرت در قلمرو «امپراتوری درانی» پس از مرگ تیمور شاه چنین بیان می دارد: «... مستقیماً پس از مرگ تیمور شاه، پسران متعدد او چه مشترک و چه منفرد ولایات مختلف را تحت اداره خود ها در آوردند. طوریکه کشمیر، پشاور، دیره جات، قندهار و هرات - هر یک و همه توسط شهزاده های مستقل اشغال و هر کدام آن، خود را وارث تاج و تخت پدر می دانسته اند. همبستگی در فامیل سلطنتی نهایت ضعیف بوده است. کینه توزی ها، حسادت ها و رقابت های خیلی عمیق در کار بوده است. مؤرخ یکی از عوامل را در موضوع تعدد زوجات می بیند. نا امیدی در امر دریافت راه حل صلح آمیز بزودی پرملا گردید. در زمان مقابله بر سر قدرت و کسب برتری، سه پسر وی از شهرت برخوردار شدند طوریکه هر کدام خود را «کاندید» مقام میدانسته اند، خونریزی و انارشی را باعث شدند. شاه زمان پسر بزرگ او که در آغاز برای مدت نسبتاً کوتاه بر اریکه قدرت دست یافته بود، شجاع الملک برادر مادری و پدري و یا برادر اصلی اش که قندهار را در اختیار داشت و هدف گرفتن کابل را در پیش گرفته بود. سومی شاه محمود، از مادر دیگر که خود را آمر مستقل هرات ساخت و در عین زمان آن هم خود را مستحق میراث اعلان داشته بود.» (صفحه ۲۸/۲۹، کتاب «افغانستان و افغانها»، بزبان انگلیسی، چاپ اول ۱۸۷۹، «بحران جاری با امیر شیر علی خان»، چاپ دوم ۱۹۸۲، ویسنده: H.W. Bellew, C.S.I.)

به همین ترتیب در قطار آخرین آنها، «شاه شجاع» که با سقوط محکوم بوده است، دیگر در تمام کشور قدرت در دست «بارکزائی ها» قرار گرفت. بروز قدرت بارکزائی ها را همین مؤرخ سال ۱۸۱۸ تذکر داده است. طوریکه در فوق ذکر شد، مؤرخ بار دیگر تذکر می دهد که ساحه امپراتوری که توسط مؤسس آن، «استقلال ملت» قریب نیم قرن پیش حاصل گردیده بود، با سرعت محدود می گردید. در بین زمان، بنابر اظهار نویسنده کتاب، «حاکمیت بارکزائی» فقط در یک حلقه تنگ دور کابل و قندهار منحصر بوده است. در همین محدودیت، دوست محمد خان لقب «امیر» را بخود گرفته است که مؤرخ از آن بمعنی «قوماندان نظامی» می فهمد. «همین شهرت وی» باعث میگردد که جانب برتانوی های استعماری «برنس» را بیک مأموریت «تجارتی» و تحقیقاتی- مشاهداتی در سال ۱۸۳۵ نزد امیر کابل اعزام می دارند.

با توجه به مطالب فوق و شناخت لازم از مراحل مختلف تاریخ کشور ما و با در نظر داشت اوضاع بحرانی کنونی کشور ما، امید من بسوی جوانان کشور است، تا این سیاست های دیرینه تاریخی را فقط جهت آگاهی لازم از نظر بگذرانند. آنانیکه مناسبات جدید را در جهان امروزی درک نموده اند، خود بهتر ازین نویسنده می دانند که اگر یکصد و بیست سال قبل این نماینده استعمار، قادر به توضیح و تحلیل مناسبات اجتماعی و سیاسی مردمان ما بوده است و در آن زمان از اصطلاح «ملت» نام می برد، کشور های آنها نه تنها انقلاب های سیاسی را به سر رسانیده بودند، بلکه از یرکت سیستم تعلیمی و تسلط اتباع آنها بر کاربرد صنایع مدرن، نه تنها آگاهانه و بهتر گفته شود حتی غارتگرانه، مواد اولیه یا مواد خام را به مراکز صنعتی خویش انتقال می داده اند، بلکه پس از تبدیل مواد خام به کالاهای مصرفی، مردمان کشور های تحت استعمار را هم بحیث مصرف کنندگان مجبور، در قید خود داشته اند. در این حالت وقتی از «موازنه و تعادل عادلانه» حرف می زند، نویسنده انگلیسی که خود در مقام های با صلاحیت نیز راه داشته است، با استعمال اصطلاح موازنه و تعادل در مناسبات انسانی با اتباع کشورهای مستعمره و عقبمانده هدف او نبوده است، بلکه بدون شک و شبهه هدف او از تعادل در مناسبات بین قدرتهای بزرگ آنوقت بدرجات مختلف و در صف مقدم همه هدف بین روس و انگلیس بوده است.

جوانان ما، حتماً با مفاهیم «بازی بزرگ» آشنا هستند که در وقفه های مختلف، روی آن تماس خواهیم گرفت. در باره «بازی بزرگ» («Great Game») ، نویسنده های مختلف، از کشور ها و قاره های مختلف بشمول نویسندگان و دانشمندان کشور ما نوشته اند. من روی محتوای نوشته های آنها اعتراضی ندارم، بحیث رویداد های تاریخی قابل مطالعه می دانم، ولی علاوه از آنکه بمثابة مسایل گذشته، مینگریم، باتفاوت از برخی ها، من به ماهیت آن چنان بازیها، برداشت دیگری دارم که با ذکر مثالها در سلسله های بعدی روی آن تماس خواهیم گرفت.

آنچه در آغاز می خواهم با تأکید یاد آور شوم اینست که در تاریخ، دول قدرت های بزرگ علاوه از آنکه در رقابت با همدیگر قرار داشته اند، در چهارچوب مناسبات بین آنها که در تقسیم جهان بعنوان مثال نقش داشته و دارند، با عقد قرارداد ها و توافقات، اساسات حقوق بین الدول را، بخاطر راحت و مصئونیت و حفظ توازن قدرت بین همدیگر وبطور خلص بمنظورحفاظت ازمنافع خود آنها، ایجاد نموده اند. برای تحقق چنین معاملات بوده است که مناسبات لازم و روابط را برقرار می داشته اند. آنها همواره در جنگ متداوم مشغول نبوده اند. البته بیک راز آشکارا («open secrete») مبدل گردیده است که در فعالیت های معمول سری به اصطلاح پس جبهه، علیه همدیگر هم عمل می نموده اند، اینکه توانسته اند با پرداخت معاش برای افراد حرفوی، در امر تأمین منافع آنها موفقیت نشان دهند، حاجت بحث نیست.

حال بر می گردیم به سالهای سقوط شاه شجاع در سال ۱۸۰۹ و دوران پناهندگی سیاسی او. بسلسله پروسه فروپاشی امپراتوری درانی، در حقیقت زمینه های مقدماتی طرح خط نام نهاد تحمیلی بعدی «دیورند»، که در بالا نیز ذکر شد، باید در زمان شاه شجاع آغاز یافته باشد. مرور کوتاه بر وقایع بعدی خواهیم دید که انگلیس چه سیاستی باید اتخاذ نموده باشد. آیا انگلیس واقعاً هدف داشته است که این خط مرزی دایمی باشد و یا تنها، بمثابة ساحه حایل و یا سنگر جلوگیری از دخول حریفان وقت انگلیس به نیم قاره هند باشد؟ نحوه خروج قوای استعمار انگلیس نشان داد که در طول زمان اشغال، ازین سالهای اشغال هند، متکی بر قوانین اقتصادی عمل نموده، از مبالغ هنگفت عواید، اجیران را نیز معاش می پرداخته اند.

مؤرخ در همین منبع به ارتباط اهداف میزبان اولی شاه شجاع می نویسد که می توان از متن آن هدف میزبان را در حصول الماس مشهور «کوه نور» نیز درک کرد. (الماس «کوه نور» از شاهان مغل بدست پادشاه ایرانی ترکمن الاصل و بعد در دست پادشاهان افغانی افتاد، حال بر تاج ملکه انگلیس می درخشد.) در جمله محموله ها همچنان جواهراتی شامل بوده است، که نادر افشار حین لشکر کشی هایش از هندوستان بدست آورده بود. حفاظت مجموعه جواهرات و خزانه، در دست قطعه تحت فرماندهی جنرال احمد خان بوده است. منابع معتبر می نویسند که نادر افشار حین بازگشت از هندوستان، برای عبور سالم از مناطق قبایلی شرق افغانستان، بخصوص از ساحه دره خیبر، از نفوذ جنرالان و افسران پشتون درانی که شامل اردوی او بوده اند کار گرفته است. با همین محموله یا دارائی قبلی غارت شده توسط قشون نادر افشار در سفر اخیر به هندوستان، وقتی او با قشون پس از ورود به قلمرو اصلی ایران، بقتل می رسد، جنرال احمد خان به قندهار برمی گردد. (صفحه ۳۴)

مؤرخ پس از حکایت فوق باز خود را با سرنوشت شاه شجاع مصروف ساخته در جایی می نویسد: وقتی امید شاه شجاع از دریافت کمک از «مهراجا» قطع می گردد، احساس خطر امنیت نموده، در سال ۱۸۱۵ از بخشش های کمپنی شرقی هند (انگلیس) مستفید می گردیده است. همین کمپنی برایش معاش تقاعد تعیین واقامت را هم در «لودهیانا» تهیه می نمایند. او در آنجا منتظر فرصتی بوده است تا کمپنی شرقی هند نصب دوباره او را بر اریکه قدرت در افغانستان ممکن سازد.

افغانستان درین مرحله با بی نظمی و «انارشی» یا هرج و مرج مبتلا بوده است، در گزارش می خوانیم که درین فرصت امیر دوست محمد خان هرات را دوباره تحت کنترل حکومت کابل در می آورد. شاه محمود در واقعیت امر دیگر جز یک دست نشانده و «گدی» در دست وزیر فتح محمد خان چیز دیگری نبوده است. مؤرخ می نویسد که این وضع کینه و حسادت شهزاده کامران پسر شاه محمود و ولیعهد او را برانگیخت. بی اعتمادی کامران در مناسبات با وزیر فتح محمد خان روز تا روز کسب شدت می نموده است. روشن است که تخت و تاج را بعد از مرگ پدر برای خود مصئون نمی دیده است. در عمق این کینه، کامران، مانند شاه زمان، بیک عمل جنایتبار دست برد و وزیر فتح محمد خان را پس از شنکجه های وحشیانه با بیرحمانه ترین شکل در سال ۱۸۱۸ بقتل رسانید.

این عمل صرفنظر از تمام جوانب جرمی و جنایتی آن، ضربه شدید دیگری بوده است که بیوند های بین الاقوامی را در هم کوبید. درینجا هواداران نظامهای سلطنتی باید متوجه باشند که پادشاهان اروپائی عمدتاً مقامات «سمبولیک» بوده اند، مغز های سالم در محافل دور و پیش پادشاهان، به پادشاهان مسئولیت مواظبت از حیات اتباع و تقویت فرهنگ آنها را می داده اند. نمیدانم چگونه قلب هایی در آن سلطنت وجود داشته بوده باشند که با قتلهای پی در پی شخصیت های آنها، چون پاینده محمد خان و وزیر فتح محمد خان جریحه دار نشده باشند. چنین پادشاهان از سران

باند های حرفوی آدمکش فرق شده نمی توانند. چنانچه با قتل غم انگیز وزیر فتح محمد خان، بار دیگر هرج و مرج و «انارشی» در کشور حکمفرما شد. شاه محمود و کامران به هرات عقب نشینی نمودند. جلال آباد و غزنی در دست دوست محمد خان افتاد. قندهار، قلات غزنی و گرشک در تحت تسلط مشترک برادران کندل، پردل و رحمدل در آمد. پشاور را یوسفزائی ها در اختیار در آوردند. کوهات را برادران پیر محمد و سلطان محمد و سید محمد متصرف شدند که در عین زمان باج دهندگان «سیکه ها» محسوب می گردیدند. درین فرصت «دیره جات» و کشمیر نیز در تحت تسلط «سیکه» ها قرار گرفت. همین وضع ۷۵ سال قبل از خط نام نهاد «دیورند» حکمفرما بوده است.

از جانب دیگر هریک از اقوام در ادوار مختلف بحیث یک واحد اجتماعی مستقل تحت رهبری شخصیت های با اعتبار و قابل احترام قرار داشته، از طریق همین سران با سیستم های سیاسی و قومی غیر از آنها، تماسها برقرار می نمودند و تعهدات و قرارداد های لازم را بسر میرسانیده اند. درست بر اساس چنین معیارها و ارزشها در آن فرصت ممکن بوده است که «کنفدراسیون» و جرگه اقوام در سال ۱۷۴۷ بوجود آید. مؤرخ حتی قبل از آنکه قوای استعماری انگلیس را در مجاورت سرحدات کنونی افغانستان میباید، برگشت نا پذیری امپراتوری درانی را یاد آور شده است.

در حقیقت تابوت امپراتوری درانی، یا سلطنت شاهان سدو زائی برای همیشه به خاک سپرده شد، که در پشاپیش آن تجزیه برگشت ناپذیر امپراتوری احمد شاه درانی را با خود داشت. عوامل گوناگون آن که از نواقص در زمان تیمورشاه، آغاز خود را می یابد، با اختلافات پسران تیمور شاه (از مادران متعدد)، در پهلوی تلاشهای استعماربرتانوی که اهداف خاص اقتصادی استعمار انگلیس در مرکز فعالیتهای آن قرار داشته است، قتل پاینده محمد خان و بعداً قتل پسرش، وزیر فتح محمد خان، که در فوق نیز بیان گردید و از جمله جنایات بزرگ بازماندگان تیمور شاه محسوب میگردد، که در حقیقت عامل اصلی و یا اقل در جمله سائر مسائل عمده ریشه کن شدن سلطنت این خاندان شناخته میشود. در عین زمان ایجاد وقفه های طولانی در پروسه رشد فرهنگ و بخصوص رشد شیوه های حکومتداری در مشابهت با رشد دول در اروپا، ایجاد گردیده است. با آغاز حکومتهای سلسله خاندان های «محمد زائی - بارکزائی»، در حقیقت همه چیز از نو آغاز و بدینترتیب نوع دیگری از «دیناستی» پایگذاری میگردد.

در همین منبع آمده است که پس از «شکست کنفرانس پشاور»، لندن بطور قطعی مشی جنگ را در پیش می گیرد. ولی بعضی منابع از اختلاف، «لارد ایدوارد لایتن» با امیر شیر علی خان مدعی اند که گویا، عملیات نظامی را، بدون اطلاع لندن آغاز نموده است. اما همین منع دقیقتر بنظر می رسد، هیچ اقدام مهم بدون اذعان لندن، محتمل بنظر نمی رسد. در اینجا، به اختلاف «لایتن» با امیر نظر می اندازیم:

شپینگل می نویسد، وقتی ۳۰ سال بعد برتانیه به تلاشی جرأت کرد، تا کشور افغانستان را به مستعمره مبدل سازد، برتانیه در این اقدام یا سفر اکتشافی اش، غرق خون خود گردید. پس از آن همین منبع می نویسد که، مسکوی ها به حرکت مقابل دست بردند. «الکسندر» دوم، بتوسعه قدرت اش در آسیای میانه پرداخت، خانات تاشکند را در سال ۱۸۶۵، سمرقند و بخارا را در سال ۱۸۶۸، خیوه (شیوه) را در سال ۱۸۷۳ و قوقند را در سال ۱۸۷۶، و مرو را در سال ۱۸۸۴ تا بلندی های نزدیک شمال افغانستان اشغال نمود.

در تحت این شرایط، شاعر انگلیسی، لارد لایتون، که در مقام ویسرای هند و یا معاون پادشاه انگلیس ایفای وظیفه می نمود، برنامه نظامی دیپلماتیک را در پیش گرفت، تا در جهت امنیت و حفاظت، این کشور (افغانستان) را بجانب امپراتوری بکشاند. او از امیر شیر علی خان تقاضا نمود، تا یک فرستنده دیپلماتیک برتانیه را در کابل بپذیرد. امیر شیر علی خان جواب رد داده، می گوید، که می تواند چنین حق را روسها هم تقاضا نمایند. طوریکه همین منبع می نویسد، این موقف امیر بوضاحت، نشاندهنده موقف بیطرفانه یا «نیوترال» در بین دو قدرت بزرگ جهانی می باشد.

هستند صاحب نظرانی که این موقف امیر شیر علی خان را بمثابة مشی «بی طرفی» در بین دو قدرت بزرگ وقت می دانند. در حقیقت آنچه ما امروز بنام بیطرفی یا «نیوترال» تصور می کنیم، بیشتر با موضعگیری های بعد از جنگ دوم جهانی مطابقت دارد. درین زمان نه تنها دو قدرت و یا قدرت های متعدد مطرح بوده است، بلکه موضوع سیستم های متضاد و دشمن که خود در چهارچوب ایدولوژیک بطور صریح علیه همدیگر قرار می داشته اند، نیز مطرح بوده است. ولی در عصر و زمان امیر شیر علی خان تقسیم جهان به این ماهیت نبوده است. سیستم ها مشابه بوده ولی در بخش منافع و قدرت طلبی با هم به ظاهر علیه همدیگر فرار داشته اند، اما عاری از روابط خونی و فامیلی هم نبوده اند. شکلاً هر کس در نخستین سنجش ممکن به این نظر «بی طرفی» برسد. اما اگر با دقت، مرحله تاریخی وقت را که همعصر با رژیم های سلطنتی «قلمروی» بوده است، در نظر بگیریم، جنبش های سهمگیری توده های مردم در سیستم سیاسی، اقل حلقات بورژوازی «لیبرال» که در پروسه صنعتی، نقش مؤثر در سازماندهی تعلیمات عامه داشته اند، با وجود آنکه در مرحله خیلی ابتدائی قرار داشته است، در افغانستان اثراتی از آن بمشاهده نمی رسد. مؤرخین معروف، حتی به این نظر اند، که در پروسه انقلاب فرانسه، پدیده «ملی» یا «ملتگرایی» اصلاً به حالتی قرار داشته است، که از جانب انقلابیون فرانسه، در آغاز مطرح نشده است. همچو ادعا را «ملت گرا» های بعدی با

جهتگیری صریح نژاد پرستی و برتری نژادی مدعی شده اند که گویا «ملت» زیر «مخروبه های تاریخ» پوشیده بوده باشد. البته طوریکه در شماره های قبلی نیز تذکار یافته است، پس از سرنگونی کامل نظام فیودالی در اروپا (نخست در اروپای غربی و شمال امریکا)، موضوع تشکیل حکومت‌های ملی، که در سازماندهی پروسه صنعتی و بهبود روز افزون حیات شهری، نقش فعال داشته اند. این هم دیده میشود که جهان ما در واقعیت پس از انقلاب اکتوبر در نیمه اول قرن بیست، پس از جنگ اول جهانی، آنهم در آخرین سال جنگ و متعاقباً پس از ختم جنگ دوم جهانی، جهان به دو قطب متضاد قدرت متشکل گردید. بنابر دیگر بمثابة تکرار احسن تذکر میدهم که آنچه برخی ها از «بیطرفی» و یا «عدم انسلاک» بعد از جنگ دوم جهانی حرف بزرگان می آورند، از نگاه فکری و ایدئولوژیک کاملاً با آنچه در زمان پادشاهان و امپراتوران قدیمی در کله سیاستمداران بوده است، از ریشه متفاوت میباشد. «عدم انسلاک» زمانی مطرح گردیده است که پیمانهای نظامی مقتدر در جهان در مقابله با همدیگر قرار گرفته اند. در یک جهت کشور های صنعتی سرمایه‌داری، در جهت دیگر در حلقه ضعیف صنعت که در نتیجه انقلاب «بلشویک ها»، نظام دیگری ایجاد گردیده بود. (برخلاف طرحهای کارل مارکس که انقلاب مورد نظر خود را در مجموعه از پیشرفته ترین کشورها محتمل و یا ممکن میدانست، قریب هفت دهه پیروان «لینن» این تیوری را که گویا پیروزی انقلاب سوسیالیستی در حلقه ضعیف سرمایه‌داری، بسر رسانیدند، تبلیغ می نموده اند. همین اکنون چنین بنظر میرسد که پیروان آن در تجدید نظر بدون مکالات نخواهند بود.) البته قابل درک است، که پادشاهانی که نیروی خود را خوب ارزیابی میتوانسته اند، باید در فکر حفاظت خود نیز می بوده اند. همه پادشاهان به امپراتوری ها دست نیافته اند.

مؤرخ مینویسد که ویسرای با این موقف امیر شیر علی خان که در فوق تذکار یافت، راضی نبوده، بدون ارتباط و یا خارج از کله های حکومتی در لندن، از آن بهانه جنگ را فورمولبندی نموده، با قوایش بخاک افغانستان پیشروی می نماید. با وجود آنکه شپینگل تشویش بر تانیه استعماری را از ناحیه فعالیت های مشترک روس و فرانسه وقت می بیند، ولی نویسنده انگلیسی بنام، «اچ. دبلیو. بیلینو» در کتابش بنام «افغانستان و افغانها» که در آن از بحران و جنگ با امیر شیر علی خان، نیز سخن گفته است، (چاپ اول کتاب در سال ۱۸۷۹ و چاپ دوم در سال ۱۹۸۲)، اختلاف انگلیس را با امیر، بنابر ادعا درین کتاب، عدم اشتراک امیر در مراسم تجلیل از امپراتوری در دهلی مدعی شده است. ویسرای این عمل را، بعنوان توهین تلقی نموده است. ویسرای مدعی شده است که «امیر کابل» با این جست خواسته است، تا نشان دهد که او «یگانه حکمرای مستقل در روابط دیپلماتیک است» (ص، ۵). این موضوع را بمثابة عمل جنگ طلبی در برابر افکار عامه یا مردم انگلیس تلقی نموده بودند. در جایی یکمقام انگلیسی میگوید: «با باوریکه به اهمیت منافع ملی دارم و با در نظر داشت وسعت کامل «کرکتر» ملی در مناسبات قبلی ما و توجه به طبیعت گسیختگی اخیر با امیر کابل، اطمینان میدهم که در نقش داشتن قدرت برای حفاظت حقوق خود ما بر تمام کشور، که برای او کمک شده است، تا کشور را بمثابة ولایت سرحدی امپراتوری خود ما در هند، نگهدارد، اقدام نمودم تا به تابع ساختن توجه مبذول گردیده، رسیدگی ملی مختصر به حساب اینکشور و مردمیکه تحت حکمرانی امیر قرار دارند، امیریکه ما حال با او در جنگ قرار داریم، صورت گیرد.» (اچ. دبلیو. بیلینو، سی.اس. آی، مقدمه، ص ۷، چاپخانه شری، دهلی - ۱۱۰۰۰۶)

امیر شیر علی خان، ابا ورزید تا از تزار روس کمک تقاضا کند، از کابل فرار نمود، پسرش یعقوب خان قراردادی را با هند بر تانوی به امضا رسانید، که بر اساس آن کشور در سیاست خارجی، تحت کنترل ویسرای در هند در آورده شد، بدین ترتیب تلاش افغانها که می خواستند «نیوترال» یا بی طرف بمانند، ناکام بنظر رسید. در همین راپور شپینگل آمده است، که اقوام یاغی مناطق کوهستانی، در مقابل نمایندگی هجوم برده، نماینده ویسرای هند را بقتل رسانیدند. معاون پادشاه انگلیس در هند، «لایتون»، جنرال «رابرتس» را به کابل فرستاد. کابل را اشغال نموده، طوریکه منبع می نویسد: در کابل از چنان خشونت و وحشیگری کارگرفت که مثال آن کم دیده می شود، هر نوع مقاومت را علیه بر تانیه سرکوب نمود و کابل را با خون سرخ ساخت. شپینگل گزارش می دهد، بار دیگر آزادی خواهان افغانی - یکمک مخفی روسها - اردوی انگلیس را به عقب نشینی وادار نمودند. شپینگل همچنان تذکر میدهد که: «عبدالرحمن، مؤسس افغانستان مدرن، به تاج و تخت رسید، و خود ارادیت افغانستان را نجات داد، تحت شرط پذیرش یک هیئت دیپلماتیک انگلیس در کابل، بدون اینکه همچو هیئت را از کدام قدرت دیگر، قبول کند

در همان سالیان طولانی اشغال نیم قاره، برخی از قبایل را مستقیماً تحت اداره حاکمیت استعماری و سیستم دولتی آن در آورد که آزادیخواهان ملی به آن مناطق «پشتونستان محکوم» نام داده اند. برخی از سرزمین قبایل را بنام «قبایل آزاد» می نامیدند. البته در جای معین معلومات مفصل در باره تاریخ قبایل نیز ارائه خواهد شد. اما مقدم بر همه، استعمار انگلیس پشتون های قسمت شرقی، اطراف دره خیبر و غیره را از سیستم اداری دولتی ایکه داشتند با افغانستان رشد دهند، محروم ساخته، یک قسمت از قبایل که مردم از آن بنام «قبایل آزاد» یاد می کنند، خلاف قانونمندی های شناخته شده مجبور به پیشبرد حیات اجتماعی، بدون دولت گردیده اند. این در حقیقت قدرت بزرگ

استعماری که خود را «پیشقدم» در «مدرنیزیشن» می دانست، اصلاً راه آغاز یافته پشتون ها را درین منطقه در راه حیات مستقل دولتی قطع نموده، همین غارتگران، مردم شجاع و پر افتخار آنرا درین محدوده مجبور به شیوه زندگی قرون گذشته، یا قرون وسطی نمودند، تا به حالتی بسر ببرند که در مطابقت با زندگی قومی باشد. یعنی آنها را جبراً به گذشته وا داشتند، که در مشابهت و مطابقت با دوران ماقبل دولت و بیشتر با ساختار جوامع اولیه بوده است. اینکه چگونه هنر های شیطانی دیگر را استعمارگران بکار برده اند، بعداً روی آن روشنی خواهیم انداخت. خط نام نهاد «دیورند» که در حقیقت نه ماهیت خط، جدائی واقعی و نه ماهیت امکان همزیستی مردمان خون شریک دارای زبان و فرهنگ واحد و تاریخ پر افتخار واحد را کسب نموده است، توانست قوم پشتون را درین حوزه، پارچه پارچه سازد. بدین معنی که پیوند های اداری دولتی توسط خود مردم را متوقف ساخت. در حقیقت این به اصطلاح مبلغین «تمدن» اروپایی، انگلیسی در برابر رشد و تکامل این اجتماعات چنان جنایات و خیانت های نا بخشودنی از خود بجا گذاشته اند، که بحق ایجاب اقامه دعوی را می نماید، در صورتیکه رهبران پشتون ها بطور اخص و افغانها از درک سالم برخوردار می بودند و جامعه بین المللی هم به این بخشی از وقایع تاریخی توجه بیشتر بشر دوستانه و به نفع علم و فرهنگ و صلح و امنیت می داشتند. علی الرغم همه محدودیت ها، اقوام برخی از مراودات و مناسباتی راکه بین اقوام وجود داشت حفظ نمودند.

قبایل آزاد را برخلاف قسمت های «محکوم» در حقیقت بمثابة «قسمت نفوذ» تعریف نموده بودند. به دولت افغانستان حقوق معینی از جانب استعمار برتانیه بخشیده بود، تا در رابطه با حیات پشتون ها اقداماتی بتوانند. این به اصطلاح سرحد، مانند سایر سرحدات جدائی در کشور های دیگر دنیا نبوده است. در رابطه با سیاست استعمار درین منطقه، در یکی از مقالات همین نویسنده در تحت عنوان «طلمس خونین»، منتشر شده در همین سال ۲۰۱۱، از محتوای مذاکرات هیئت افغانی تحت ریاست علامه محمود طرزی، وزیر امور خارجه شاه امان الله، با هیئت برتانوی تحت ریاست «دابس»، که بنام مذاکرات برسمیت شناختن استقلال افغانستان نیز یاد گردیده است، به استناد «پروتوکول» های قلمی، تذکراتی وجود دارد. با وجود آنکه خارج از وقفه زمانی دوران امیر شیر علی خان است، ولی در ارتباط با منطقه قبایلی، ممکن بی ربط نباشد اگر خوانندگان محترم اجازه دهند تا درینجا، نقل کنم:

« قریب یک دهه پس از تهیه گزارش کارشناس نظامی برتانوی، مذاکرات هیئت افغانی تحت رهبری محمود طرزی، در میسوری (منصوری) هند، روی حل و فصل مسایل مربوط استقلال کامل افغانستان و برقراری مناسبات معمول و مستقل دیپلماتیک با برتانیه تحت رهبری «دابس»، بعد از مذاکرات قبلی راولپندی که در آن استقلال افغانستان برسمیت شناخته شده بود، آغاز یافته بود. اظهارات رهبران جنبش مشروطیت نظیر علامه محمود طرزی قریب نود سال، از نوشته های شامل پروتوکولهای فوق گذشته است. این مذاکرات طولانی، موضوعات وسیعی را در بر داشته، جانب برتانیه در آغاز طرح احیای مناسبات دیپلماتیک را با افغانستان از طریق دهلی (دهلی) پیشکش نموده بود که به رد جدی هیئت افغانی روبرو گردید. جانب افغانی با حفظ استقلال، توانست خطوط روابط دیپلوماتیک را با برتانیه تعیین و قرار داد های تأسیس نمایندگی ها را بسطح عالی سفارت های متقابل در لندن و کابل به امضا رسانند. چون این مذاکرات بعد از ختم جنگ اول جهانی بوقوع پیوسته بود، که در نتیجه آن امپراتوری عثمانی نیز در عرصه از هم پاشیدگی قرار داشت، و از جانب دیگر افغانستان بحیث اولین کشور اسلامی شمرده میشد، که استقلال آنرا با کاربرد اسلحه حاصل نموده بود، چشم امید مسلمانان در آنوقت بسوی افغانستان بوده است، تا بجای ترک های عثمانی، مقام خلافت را اشغال و به حفاظت اماکن مقدسه اسلامی بپردازد. این موضوعات نیز مطرح بحث بوده است. حال بنا بر برجستگی موضوعات، مطالب چندی را از دیالوگ ها، منجمله از دیالوگ ایکه بین «دابس» و عبدالهادی داوی (در آنوقت مدیر عمومی سیاسی در وزارت خارجه) در رابطه با شکایات از مداخلت های هر دو جانب علیه همدیگر، یاد آوری می نمایم.

در جایی دابس، رئیس هیئت برتانیه، به هیئت افغانی از به اصطلاح تحریکات بلشویک ها از آنطرف سرحدات شمالی شکایت نموده، از جانب افغانی خواهان جلوگیری می گردد. درین رابطه مرحوم محمود طرزی وزیر خارجه شاه امان الله به جواب جامع پرداخته در جایی اظهار می نماید که دولت ما جوان و کشور کوچکتر است، توان آنرا ندارد که از سرحدات طویل شب و روز مواظبت نماید. در جای دیگر باز جانب انگلیس از «شورش و خرابکاری» در منطقه چترال نام برده مدعی می شود که گویا چنین تحریکات از جانب دولت افغانستان صورت می گیرد و درین مورد نیز خواستار قطع آن می گردد. در جواب به این سؤال در حالیکه رئیس هیئت، محمود طرزی نیز حضور دارد، عبدالهادی داوی به جواب پرداخته می گوید: این خاک ماست. کنترل آنرا بما بسپارید، همه چیز آرام خواهد شد. در جریان همین مذاکرات هیئت افغانی هم چنان از تحریکات انگلیس که در آن از همکاری انگلیس با دولت ایران نیز یاد گردیده بود، در ساحات غرب افغانستان گزارش اعتراضی پیش کشیده، خواهان توقف چنین فعالیتها میگردد. در قسمت شانزدهم از اختلافات امیر شیر علی خان با برتانیه استعماری و زمامداران نیم قاره هند که توسط «نایب السلطنه» یا معاون پادشاه انگلیس رهبری می گردید، تذکر بعمل آوردیم. در نتیجه مقاومت های امیر شیر علی خان در برابر خواسته های سود جویانه و عضویت طلبانه انگلیس که از طریق سید نور محمد شاه، نماینده خاص امیر به

مسئولین امور انگلیس تفهیم گردید، «کنفرانس پشاور» به ناکامی روبرو گردید. کنفرانس به اشتراک هیئات دو جانبه، تدویر گردیده بود. مؤرخ نفت الله هالفین می نویسد که بعد از شکست «کنفرانس پشاور»، لندن بطور قطع مشی جنگ را در پیش گرفت. اما برای آغاز جنگ به بهانه مساعد نیاز داشته و در پی طرح آن بوده است. بدون شک از تصمیم لندن برای جنگ، «نایب السلطنه»، قبلاً واقف بوده است. وقتی زمان آن فرا می رسد، از امیر شیر علی خان شخصاً بخاطر اشتراک در مراسم تجلیل از بزرگداشت امپراتوری برتانوی، که به احتمال قوی، «نایب السلطنه»، خاص برای امتحان روابط آن با امیر رویدست گرفته بود، بدین مناسبت دعوت بعمل آورد. در همچو اوضاع معلوم، اختلافات و بهانه گیری را با امیر در پیش گرفتند. در حالیکه اصلاً، بخصوص بعد از آغاز دوره دوم زمامداری امیر دوست محمد خان، همواره از مناسبات بین دو طرف بطور مطلوب تعریف می نموده اند. در چنین لحظات، بدون آنکه به حل پرابلم ها اقدام نمایند، بسرعت و مغرورانه، در محافل رسمی و مطبوعات آنوقت ورد زبان ساخته است، که گویا دعوت «مؤدبانه» «نایب السلطنه» را جواب غیر دوستانه داده است. «نایب السلطنه» به ارتباط، عدم اشتراک امیر در مراسم، دشمنی را با امیر و کشور ما در پیش گرفت. بناً در همان لحظات نخست پلان شده، وقتی امیر بدعوت «نایب السلطنه» جواب مثبت نمی دهد، مقام رهبری انگلیس در نیم قاره هند، این عکس العمل را توهین آمیز تلقی نموده، مدعی می گردد که گویا امیر با این «سیگنال» خلاف انتظار نماینده امپراتوری بزرگ، «خود را حاکم مستقل در مناسبات دیپلماتیک با حکومت هند» دانسته، بهمین سبب است که «از اشتراک در مراسم» عالی خودداری نموده است. با این موقف مدعی می شوند که گویا فوراً، با این عمل یک وضع جنگ مانند، در برابر مردم و حکومت برتانوی خلق گردیده باشد.

زمامداران قدرت بزرگ وقت جهانی که زمانی بقول معروف آفتاب در قلمروهای اشغالی آن غروب نمی کرد، برای کسب حمایت در جامعه آنوقت انگلیس، بخاطر براه انداختن جنگ، بحث های شدیدی را براه می اندازند. این زمانی است که حلفات نوین بورژوازی، در تحت نام رهبران ملی انگلیس، به آزمایش قدرت می اندیشیدند. در نتیجه بحران در مناسبات بین هر دو، بین یک سلطنت کوچک و یک امپراتوری جهانی کسب شدت می نمود.

مقام انگلیسی وقت اظهار می دارد که گویا او مطمئن است که برای حفظ منافع ملی خود ها، و بر مبنای خصوصیات و ماهیت مناسبات قبلی و همچنان طبعیت اخیر مناقشات و مخالفت با امیر کابل (امر شیر علی خان)، قوت لازم را در اختیار دارد تا از «حقوق» آنها بر قلمرو «سراسر کشور» حراست نماید. در عین زمان با غرور و شیوه سخن زدن قدرتمداران غارتگر، تذکر می دهد که «ما به او کمک نمودیم تا از ایالت سرحدی امپراتوری خود ما در هند حفاظت بعمل آورد.»

به ادامه همچنان علاوه میکند: «من با جسارت اقدام نمودم» که تدارکاتی، با در نظر داشت مطیع ساختن در پیش گرفته شود و در برابر سؤال ملت یک گزارش و محاسبه مختصر در مورد کشور و مردمیکه توسط امیر اداره میگرد، با کسیکه ما حال با او در حالت «جنگ قرار داریم» محاسبه بشکلی «ارتباط» میگیرد، تا خلاصه از اصول وقایع در تاریخ کشور از زمان ایجاد آن بحیث دولت مستقل، «الی بی اعتنائی زمان شیرعلی» ارائه گردد. (مقدمه کتاب... صفحه ۵-۷)

ختم قسمت بیست و یکم

ادامه دارد